

مدرنیته و جنبش‌های اجتماعی

مسعود غفاری
سید حسین اطه‌ری

چکیده

در این مقاله درباره مفهوم مدرنیته و رابطه آن با جنبش‌های اجتماعی، آنچنان که از آثار کلاسیک درباره مدرنیته درک می‌شود و در اندیشه‌های جدید علم سیاست و جامعه‌شناسی معاصر مطرح بوده و مورد تفسیر قرار گرفته، بحث خواهد شد. البته هدف ارائه یک تحلیل کمی از چگونگی تطور و تحول مفهوم مدرنیته نیست، بلکه بیشتر به رابطه مدرنیته با تغییرات اجتماعی و سیاسی پرداخته خواهد شد؛ زیرا تغییر در سطح گسترده‌ای، چهره اصلی واقعیت اجتماعی است که هر نظریه علمی - اجتماعی به ناچار به آن پرداخته است. هدف اصلی و اولیه ما در این مقاله درک تأثیر مدرنیته بر روی توسعه و فهم جامعه‌شناختی و اندیشه‌ای جنبش‌های اجتماعی می‌باشد. به دیگر سخن هدف ما در مقاله ارائه توجهی خاص به رابطه بین واقعیت تاریخی و معنای فهم است.

کلید واژه‌ها: مدرنیته، جنبش اجتماعی، دولت، رسانه گروهی، صنعت شناخت، تغییرات اجتماعی، هویت.

مقدمه

مدرنیته و فهم آن بی‌گمان یکی از مهم‌ترین محورهای مباحث فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روزگار ما به شمار می‌آید. این مفهوم به علت نقش زیادی که در تغییر تاریخ بشری داشته و دارد، مورد توجه متفکران قرار گرفته و توجهات و بحث‌های فراوانی را به خود معطوف ساخته است.

ارتباط میان مدرنیته و تجدد با تحولات سیاسی - اجتماعی امروزه نقطه کانونی مطالعات اندیشمندان در حوزه‌های مختلف علوم بشری است. بخصوص در دهه‌های اخیر با گسترش جنبش‌های اجتماعی در سراسر

جهان که نقش مهمی در تغییرات ایفا می کنند، فهم ارتباط میان این دو متغیر اهمیت اساسی پیدا کرده است. تغییر، امروزه مفهوم مرکزی و بنیادین در مطالعه و تفسیر اجتماع و سیاست است، به طوری که فهم مکانیزمها، فرایندها، عوامل و منابع تغییر از مهم ترین وظایف مطالعات اجتماعی به شمار می رود.

توسعه رشته جامعه شناسی تاریخی که هدفش مطالعه تغییرات تاریخی و درک و فهم علل آن است، نشانگر اهمیت موضوع است. الگوهای گوناگونی برای تغییر فرهنگی و ساختاری ارائه شده است. اسپنسر، دور کهایم، مارکس، وبر، اسملسر، دارندورف، آیرمن، لاک وود، پارسونز و آیزنشتات، گیدنز، هانتینگتون و ... هر کدام از منظری به مطالعه تغییرات اجتماعی پرداخته اند.

این مسأله اشاره به این دارد که راههای مختلفی برای چگونگی تغییر اجتماعی از طرف اندیشمندان ارائه شده است و علت پرداختن به مدرنیته و جنبش اجتماعی به این دلیل است که این دو، نیروی جدی در فرایند تغییر هستند.

مدرنیته

به طوری که در آثار مربوط به نظریات کلاسیک علوم سیاسی و جامعه شناسی مطرح بوده است، ریشه مفهوم مدرنیته به تلاش برای فهم معنی و اهمیت تغییرات اجتماعی^۱ در اروپا و بطور مشخص در تأثیری که صنعتی شدن، شهرنشینی و دموکراسی سیاسی بر روی جوامع اقتدارگرا و ذاتاً روستایی گذاشته است، بر می گردد. مدرنیته بیشتر به توسعه و پیشرفت و ضدیت مدرن^۲ در مقابل سنتی^۳ متکی است و بر تغییر دلالت می کند.

مدرنیته را می توانیم وجه خاصی از تجربه حیاتی، شامل تجربه زمان و مکان، خود و دیگران، تجربه امکانات و خطرات زندگی تعریف کرد که انسانهای سراسر جهان در آن شریکند (برمن، ۱۳۶۹: ۱۴).

رستگاری و سرچشمه زندگی مدرن شامل کشفیات بزرگ در قلمرو علوم فیزیکی است که تصویر ما از عالم و جایگاه ما در آن را تغییر می دهد. نیز صنعتی شدن امر تولید که دانش علمی را به تکنولوژی تبدیل

۱. social change

۲. modern

۳. tradition

می‌سازد و محیط جدیدی را خلق می‌کند. پیدایش شرکتهای بزرگ و مبارزات طبقاتی که به دنبال آنها ایجاد شده است، همراه با افزایش سریع جمعیت، رشد مناطق شهری و گسترش و پیدایش نظام جدید ارتباط جمعی و وسایل فناوری ارتباطی نوین که ارتباطات بشر را تسهیل بخشیده است؛ افزایش دولتهای دموکراتیک، جنبشهای اجتماعی توده‌ای که از اقوام و ملل و اشخاص مختلف تشکیل شده و حاکمان اقتصادی و اجتماعی را به چالش فرا می‌خواند و همین‌طور بازار جهانی سرمایه‌داری که دائماً دستخوش تحول و تغییر است، از دیگر عوامل پیدایی زندگی مدرن است.

انسان دوران مدرنیته تبدیل به سوژه^۱ و ایژه^۲ شده است که در صدد تغییر جهان است، همان جهانی که در صدد تغییر خود آنهاست. در جامعه جدید، جهان به‌عنوان تجربه انسان و نگرانی او از آینده پیش‌رو تلقی می‌شود. دوران مدرنیته را به سه بخش عمده تقسیم کرده‌اند: اول از قرن شانزده تا قرن هیجده، دوم از انقلابهای قرن هیجده تا انتهای قرن نوزده و سوم قرن بیستم به بعد. در آثار مارکس، وبر و دورکهایم مدرنیته بیشتر یک تجربه جدید از جهان است (Eyerman, ۱۹۹۱: ۴۰)، تجربه‌ای که بیشترین تأثیر را بر روی سوژه انسانی گذارده است و تغییرات عمیق و ریشه‌ای را در حوزه‌های مختلف فرهنگ، سیاست، اقتصاد و اجتماع به ارمغان آورده است. اما تأثیر مدرنیته بر روی انسان چگونه است؟ چگونه مدرنیته باعث ایجاد تغییرات اجتماعی شد؟

مهم‌ترین تأثیری که مدرنیته بر روی انسانها گذاشت، ارائه تعیری جدید از خود^۳ و مفهومی جدید از سوژگی^۴ و فردگرایی بود. انسان در عین حالی که سوژه‌ای خودمختار و قادر است، از دیگر سو خود موضوع مطالعه قرار گرفته است. به دیگر سخن تغییر انسان هدف اساسی مدرنیته است که او را به سوژه‌گی یا ذهنیت فردی مستقل ارتقاء دهد. این ایده جدید، فرد مدرن را از فرد سستی و دنیای نور از دنیای کهن مشخص و متمایز می‌کرد. این تفاوتها موجب تغییر در فهم ارتباط بین انسان و ماوراءالطبیعه گردیده و تغییر در رابطه مالکیت و نیز تغییرات جمعیتی (جابجایی از روستا به شهر) و صنعتی‌شدن را الزامی ساخت.

۱. subject

۲. object

۳. self

۴. subjectivity

صنعتی شدن موجب تبدیل دهقانان روستایی به کارگران صنعتی شهرنشین شد که خود این مسأله باعث ایجاد تغییرات و تأثیرات مثبت و منفی در حوزه جامعه انسانی گردید که جنبه مثبت آن آزادی (اگرچه نه برای همه) و جنبه منفی آن، از خود بیگانگی^۱ می باشد. مفهوم از خود بیگانگی به نظر مارکس، از هم گسیختگی بستگیهای متقابل طبیعی میان مردم و نیز بین مردم و آنچه تولید می کنند، است (ریتر، ۱۳۷۷: ۳۰). ولی مهم ترین مسأله‌ای که صنعتی شدن و توسعه شهرنشینی ایجاد کرد، مشکل هویت اجتماعی بود که به همگرایی اشخاص منجر می شود. بحرانی که بدنبال این دو واقعه روی می دهد، چیزی است که دورکهایم آن را آنومی می نامد. از بین رفتن ارزشها و همبستگیهای جامعه قدیمی و عدم ایجاد ارزش و اخلاق جدید که بتواند همبستگی نوینی خلق کند، موجب ایجاد مرحله‌ای می شود که دوران آنومیک یا گذار نام گرفته است.

این از هم گسیختگیها نتیجه تحولات جدیدی بود که از قلب مدرنیته بر می خاست و همه چیز را زیر سؤال می برد. مدرنیته عصری است که خصوصیت اساسی آن تغییرات و تحولات دائم و روزمره و به عبارتی تاریخ مندی است و هیچ امر ثابت و دائمی وجود ندارد و اعتبار هر چیزی تا زمانی است که توسط تجربه انسانی و علوم بشری نفی نشده باشد.

مدرنیته به همراه خود تغییرات اجتماعی را به همراه آورد که پیامدهای آن عبارت بود از ایجاد خطوط جدید ارتباطی و هویت‌های جدید سیاسی که گسترش سازمانهای داوطلبانه‌ای را که در مقابل نهادهای سنتی قرار داشتند، موجب شد. در گذشته وابستگی و تعریف از خود در قالب قبیله و نژاد و مذهب و زبان ممکن می شد، در حالی که امروزه این تعریف جنبه ملی پیدا کرده و در شکل دولت - کشور و سازمانهای داوطلبانه درون آن که جامعه مدنی نام دارند، بروز می کند.

ویژگی این سازمانهای داوطلبانه این بود که برخلاف قدیمی‌ها و سنتی‌ها که فرد از بدو تولد و نیز به طور غیر ارادی در آنها عضویت داشت، این نهادهای جدید انتخابی بودند و افراد به صورت داوطلبانه و آگاهانه به عضویت این نهادها و سازمانهای جدید درمی آمدند. این سازمانهای جدید خود موجب توجه اشخاص به پی گیری منافع و علایق سیاسی و نیز سمت گیریهای سیاسی و اجتماعی جدید شدند. افراد با رهایی از قیود دست و پا گیر سنت‌های گذشته توانستند به آزادی که می توانست هدفها و جهت‌یابی جدید و بازسازی زیست

۱. alienation

جهان را به دنبال داشته باشد برسند، آنچنان که مارکس تأکید می‌کرد به دنبال ساخت تاریخ اما از نظر وی نه در شرایط انتخابی خود خواسته؛ زیرا مدرنیته، صنعتی شدن و شهرنشینی تغییرات اجتماعی را که به همراه آورد به فرد تحمیل کرد. به عبارتی این تغییرات امری دترمینیستی بود.

این وضعیت جدید باعث شد که دریچه‌ای جدید به روی انسانها گشوده شود، دریچه‌ای که به دنبال آن جنبشهای اجتماعی فراتر از بازیگران می‌توانست به یک نیروی مثبت انتقالی تبدیل شود. به عنوان مثال برای مارکس این نیروی مثبت انتقال از درون یک جنبش سیاسی - اجتماعی به دوران جدید و برای دورکهایم انتقال به یک شکل جدید از اتحاد و انسجام اجتماعی می‌توانست باشد.

مارکس توجه خود را به شکل جدیدی از هویت سیاسی که به وسیله مدرنیته برای امکان شکل‌گیری اراده جمعی خلق شده بود معطوف کرد، اما از دیگر سو ماکس وبر و همراهان او مثل زیمل و میشلز، توجه خود را به تأثیر مدرنیته روی اشخاص و اشکال جدید سازمان اجتماعی معطوف کردند. از نظر وبر، جامعه جدید بیشتر محصول ارتباطات و تعامل انسانی است تا اینکه محصول اشکال سنتی سازمانهای ارتباطی باشد.

بنابراین مدرنیته امکانات جدیدی برای بیان و تعریف سوژه انسانی در اشکال مختلف تعامل اجتماعی فراهم می‌سازد که به طور کامل محصول سنت نیست. البته باید توجه داشت که وبر و میشلز به نوع رفتاری که انسانهای مدرن در سازمانهای اجتماعی ناشی از سنت انجام می‌دهند توجه دارند.

تفسیر وبر از بوروکراسی و مفهوم عقلانیت و مطالعات میشلز درباره احزاب سیاسی، نمونه‌هایی از اشکال مدرن هستند که خود را به آزادیهای شخصی، آزادی بیان و آزادی عمل تحمیل می‌کنند.

با این حال نکته مهم این است که مدرنیته با شکستن اقتدار سنت باید جایگزینی برای آن ارائه دهد که امکان آزادی عمل و بیان و عقیده برای فرد و به عبارت دیگر امکان ایجاد ارتباط جدیدی بین فرد و جمع ایجاد کند.

البته باید توجه داشت که در مفهوم جدید آزادی که با مدرنیته همراه شده است و تقسیم آن به آزادی مثبت و منفی، باید از بعضی مسایل آگاهی داشت، مانند آگاهی از زمان، آگاهی از دینامیسمهای تغییر اجتماعی که معطوف به آینده است و نیز آگاهی از خود نه به عنوان فرد، بلکه به عنوان کسی که خود و جامعه را می‌سازد و فردی که متعلق به آینده است که همه اینها با آگاهی‌های ایدئولوژیکی و روابط حزبی و طبقات اجتماعی همراه

شده است. مطالعه زمان و آینده توجه اندیشمندان را به جنبشهای معطوف به هنر و ادبیات و نقاشی جلب کرده است که اشکال جدیدی پیدا کرده‌اند.

از نظر ویر مهم‌ترین مسأله مدرنیته بحث بوروکراسی است که می‌خواهد به مدرنیته سازمان بخشد، اما برای مارکس و دورکهایم مهم‌ترین مسأله بحث تقسیم کار است. با این حال به نظر می‌رسد که در قلب مدرنیته بحث سازماندهی نیروهای مدرنیته به عنوان یک مسأله سیاسی مطرح است.

بنابراین مسأله اصلی مدرنیته، بحرانی است که به دنبال تعریف روابط بین آزادی افراد و مسئولیت جمعی یا به عبارتی بین آزادی و بیگانگی ایجاد شده است. به دیگر سخن مدرنیته به دنبال ارائه هویت سیاسی جدیدی برای انسان مدرن که هویت سنتی را پشت سر گذاشته است می‌باشد.

به دنبال آرامش و ثبات زندگی سنتی اینک عرصه جدیدی از ارتباطات اجتماعی و روابط فردی ایجاد شده است که مدرنیته موظف است راه حل جدیدی برای فعالیتهای سیاسی و تعریف جامعه سیاسی نوشته ارائه دهد.

مارکس یکی از کسانی است که رجوع به او برای فهم مدرنیته ضروری است. او پیروزیهای جنبش بورژوازی و دستاوردهای آنرا ستایش می‌کند و نقش آنرا در خلق دنیای جدید به عنوان جنبشی اجتماعی که سازمانهای خاص خود را داراست، می‌ستاید. (برمن ۱۳۷۹: ۱۵۶-۱۰۹).

بعد از مارکس، مارکسیستهایی مانند لوکزامبورگ و لنین ایده‌های رقیب برای نقش سازمانها در انقیاد^۱ و مطیع ساختن انرژیهای مدرنیته و توسعه آگاهی سیاسی در ارتباط با اختیار جنبشهای توده‌ای و نقش احزاب و سیاستمداران حرفه‌ای در توسعه آگاهی جمعی مطرح ساختند. این دو مارکسیست بیشتر از سایر مارکسیستها در جهت تفسیر از انواع سازمان و درباره نوع ضروری رهبری برای رسیدن به اهداف نقطه اشتراک دارند، زیرا ایجاد جامعه جدید بستگی به ایجاد توازن بین افراد و جمع دارد (بشیریه: ۱۳۷۴). اما این دو درباره نوع فعالیت سیاسی در جامعه برای رسیدن به هدف، تفاوتی استراتژیک داشتند.

در حالی که لنین بر نقش سازمان حرفه‌ای کوچک و رهبری روشنفکران آگاه تأکید داشت لوکزامبورگ به ضرورت مشارکت عمومی در چالشها و بحرانهای جمعی تأکید می‌کرد.

۱. harnessing

از نظر لوکزامبورگ جنبش توده‌ای خود نوعی جامعه پذیری سیاسی است که طی آن افراد یک مفهوم جدید از خود و آگاهی جدیدی از ویژگیهای سیاسی جامعه مدرن کسب می‌کنند.

اما از دیگر سو به نظر وبر مهم‌ترین مسأله جهان جدید این بود که چگونه نیروهای پویای مدرنیته بایستی از لحاظ سیاسی خود را شکل بخشند. از نظر وی نیز سیاست مدرن همچنان که مارکسیست‌ها مطرح کردند، به بحث طبقات مربوط می‌شود. اما او معتقد بود که باید مفهوم طبقه را گسترش داد تا مفهوم حیثیت و شأن را نیز در بر گیرد (ریترز، ۱۳۷۷: ۳۴). در اصطلاح سیاسی به نظر وبر مدرنیته بحران طبقاتی را به دنبال دارد که این بحران در روابط طبقاتی درون احزاب تجلی پیدا می‌کند.

وبر همچنین توجه خود را در جوامع سیاسی جدید به اهمیت جنبشهای اجتماعی و نقش رهبری و سازمان در این جنبشها معطوف ساخته بود (وبر، ۱۳۷۴: ۴۸۷). او بیشتر همانند هگل و بر خلاف مارکس، جنبشهای توده‌ای را با وحشت و ترس نظر می‌کرد تا انتظار چشمداشت مثبتی از آنها داشته باشد. از نظر او و همچنین دورکهایم، جنبشهای توده‌ای پدیده‌های موقتی هستند که هویت سیاسی و فردی را مختل می‌سازند و هویت جدیدی را مطرح می‌کنند. اما مهم‌ترین دغدغه وبر از نظر جنبش توده‌ای خطر آنها برای بقای دموکراسی بود، زیرا جنبشهای توده‌ای موجب از بین رفتن جامعه مدنی و هویتهای سیاسی و اجتماعی افراد می‌گردد و در نتیجه جامعه را یک شکل می‌سازد که جنبشهای کاریزماتیک نمونه عالی آن است.

وبر معتقد بود که احزاب سیاسی و سازمانهای داوطلبی نقش بارزی را در جنبشهای توده‌ای و شکل‌دهی آنها بازی می‌کنند زیرا باعث میانه‌روی افراد و گروهها می‌شدند. علت ترس و اعلام خطر وبر از جنبشهای توده‌ای این بود که افراد درگیر با این جنبشها، آزادی عمل، هویت و استقلال فکری خود را که مهم‌ترین دستاورد مدرنیته است، از دست می‌دهند؛ زیرا افراد در این حرکتها به‌عنوان وسیله‌ای در دست رهبران کاریزمایی و جریانه‌های غیرعقلایی قرار می‌گیرند و رابطه مرید و مرادی و پیروی با رهبر پیدا می‌کنند (بشیریه: ۱۳۷۴، ۵۹).

گرچه وبر جنبشهای توده‌ای را برای انتقال از جامعه سنتی به مدرن ضروری می‌دانست، ولی او اعتقاد داشت که این جنبشها مرحله‌ای هستند که بایستی سریع‌تر از آنها عبور کرد و به ماورای آنها یعنی ایجاد جامعه و نظام بوروکراتیک و قانونی رفت. برتری یافتن و ورای این جنبشها رفتن، شکلی از بازسازی ارتباط بین افراد و جمع در سازمانها و نهادهای مدرن را پیدا می‌کرد.

سازمانهای جدید عبارت بود از سازمانهایی که باید بین آزادیهای اشخاص و مفهوم مسئولیت جمعی تعادل ایجاد کنند. سازمانهای میانجی داوطلبانه مانند احزاب سیاسی که می توانستند هویت سیاسی جدیدی برای اشخاص شکل دهند، در خدمت ایجاد تعادل بین آزادی شخصی و مسئولیت جمعی قرار گرفتند. و بر احزاب را چونان گروه بندی اجتماعی تعریف می کند که مبنایش بر عضوگیری آزاد افراد به منظور تدارک قدرت برای هیأت رهبری در بطن گروه سیاسی و نیز تدارک شانسهای معنوی و مادی برای تحقق هدفهای مشخص یا کسب امتیازهای شخصی برای اعضاست (ژولین فروند، ۱۳۶۸: ۲۳۷).

دولت - ملت های جدیدی که این احزاب سیاسی را ایجاد کردند، چهار چوبها و موضوعاتی برای این هویت سیاسی جدید شکل دادند. خود دولت مفهوم دیگری برای شکل گیری هویت جدید و بازسازی زندگی سیاسی بود. دولت بین آزادی فردی و مسئولیت جمعی تعادل جدیدی ایجاد می کرد و عینیت نهایی هویت سیاسی جمعی و فردی بود.

مشخص شدن فرد به عنوان یک عنصر ملت و داشتن هویت ملی، شکل عالی هویت سیاسی برای و بر بود که مهم ترین جنبه جامعه پذیری سیاسی را پیدا می کرد. اینکه فرد چگونه به عنوان فرد جدید در درون هویت ملی، هویت سیاسی پیدا کند، نقطه مرکزی نظریه سیاسی و جامعه شناختی و بر بود.

میشلز نیز روش مشابه را درباره حزب سوسیال دموکراتیک آلمان پی می گیرد. مسأله اصلی او هویت سیاسی جدید و شکل گیری منافع سیاسی در جوامع مدرن است. سیاست جدید ضرورت شکل گیری سازمان را بیان می کند و سازمان جدید خصلت دموکراتیک ندارد. این همان چیزی است که وی آن را قانون آهنین الیگارشلی نام می گذارد. بنابراین جنبش اجتماعی و بنیان کلی فرد مدرن، این بازسازی را ضروری می سازد. برای و بر و میشلز دموکراسی به معنای حکومت توده هاست (Smelser, 1992: 43).

قبل از اینکه به بحث جنبش اجتماعی و ارتباط آن با مدرنیته و سیاست جدید پرداخته شود، لازم است موضوعی که به مدرنیته ارتباط دارد ذکر شود و آن بسیج اجتماعی^۱ است. اگر مدرنیته بسیج فیزیکی توده افراد معنی می دهد، همچنین امکان بسیج اجتماعی را هم فراهم می سازد. برخلاف سنت که به ساختار اجتماعی ثابت و ایستا تکیه داشت، مدرنیته بیشتر حالت سیاسی متحرک و باز دارد.

۱. social mobility

بسیج اجتماعی برای مارکسیستها و لیبرالها دارای اهمیت فراوانی است. از نظر لیبرالها بسیج به آزادی فردی ارتباط دارد و امکان گسترش و نمایش آزادی را فراهم می‌سازد. از نظر محافظه کاران، بسیج اجتماعی تهدیدی برای جامعه است؛ زیرا ثبات و سلسله مراتب را که حاصل تجربه گذشتگان است بر هم می‌زند. به عبارت مختصرتر مدرنیته اشاره به ایجاد سوژه و فاعلیت انسانی، ساخت شخص جدید و بیان فرهنگی و سیاسی این پدیده در سطح فردی و جمعی است. انسانی که دنبال تعریف جدیدی از خود و جهان پیرامون خود است و از دیگر سو تعاریف و تفاسیر گذشته را دور افکنده است و آنها را برای فهم دنیای مدرن کافی نمی‌داند.

جنبشهای اجتماعی

جنبش اجتماعی در مرکز مدرنیته قرار دارد. اول به دلیل اینکه مدرنیته، برجش و تحرک دلالت دارد و هم به دلیل اینکه مدرنیته اتحادها و تبعیت‌های سیاسی را درگیر می‌سازد که جنبشهای توده‌ای نقش کلیدی در آن بازی می‌کنند. اما جنبشهای اجتماعی بیشتر از جنبشهای خود مختاری، توده‌های افراد را جمع می‌کند. آنها شکلی مجزا از رفتار جمعی هستند. جنبشهای اجتماعی اشکال هدفمند و سازمان‌یافته رفتارهای جمعی هستند. ازدحام مردم، جماعت و ... اینها جمع افراد را شکل می‌دهند ولی جنبشهای جدید نیستند. برخلاف جماعت و عامه مردم، جنبشهای اجتماعی ترکیبی از افرادی هستند که با یک هدف مشترک جمع شده‌اند تا موضوعی را که آنها را ناراحت می‌کند و مورد رضایت آنها نیست بیان کنند. این روش عمومی برای تغییر پایه‌های سیاسی و اجتماعی آن ناراحتیهاست.

نکته‌ای که بایستی مد نظر داشت این است که آنچه جنبشهای جدید اجتماعی را مدرن می‌سازد، جمعی بودن آن نیست، بلکه به‌طور مشخص خصوصیت سیاسی آنهاست که آنها را از جنبشهای قدیمی و سستی متمایز می‌سازد.

از دیگر سو ایده مشروعیت برای درک سیاست جدید، حلقه و نقطه مرکزی به شمار می‌آید، زیرا عمل سیاسی حداقل نیاز دارد که بازیگر یا بازیگران آن ادعای صریح مبنی بر مشروعیت ابزار عمل و فعالیت داشته باشند و همچنین ابزارها و اهداف عمل به‌طور به هم پیوسته برای کل جمعیت و اجتماع تدارک دیده شده باشند (Offe, ۱۹۸۵: ۸۲۶-۷).

امکان اینکه بین جنبشهای سیاسی - فرهنگی و سیاسی - اجتماعی تفکیک قائل شد، وجود دارد. به عنوان مثال جنبشهای مذهبی یا ضد فرهنگی امکان کاربرد اشکال مورد قبول و مشروع عمل جمعی را فراهم می‌سازد و با تظاهرات عمومی، رأی گیری و به کارگیری و استخدام نیروها و چیزهایی از این قبیل، سعی در افزایش تعداد افراد خود و اطمینان از حق عملی ساختن اعتقاداتشان دارند. معهذ این فعالیتها قصد ندارند که اعتقادات یا اعمالشان را به روی تمام اجتماع سیاسی منتقل کرده و آنها را به هم متصل سازند.

زمانی که آنها چنین عملی را انجام می‌دهند آنچه‌ان که در جنبشهای اسلامی معاصر مشاهده می‌شود - حزب سیاسی یا جنبش اجتماعی - فرهنگی طولانی مدتی نیستند بلکه جنبش سیاسی - اجتماعی کامل محسوب می‌شوند. بنابراین باید بین جنبشهای سیاسی - اجتماعی و سیاسی - فرهنگی و سایر جنبشها تفاوت قایل شد. برای تفاوت قایل شدن بین جنبشهای سیاسی - اجتماعی از گروههای اعتراض موقتی^۱ باید توجه کنیم که جنبشهای سیاسی - اجتماعی جدید بیشتر یا کمتر دارای یک نظریه و عقیده عمومی پذیرفته شده هستند، همانند رشته‌ای از اعتقادات که شرایط را برای فهم و تعریف موقعیت بحرانی و اجازه تداوم آن یا انتقال از یک موقعیت خاص به موقعیت دیگر فراهم می‌آورد.

البته جنبشهای سیاسی - اجتماعی بایستی بعضی از اشکال سازمان و ابزارهای ارتباطی را برای استفاده ابزاری از آنها در جهت ایجاد ثبات و یا تداوم حرکت در مالکیت داشته باشند.

بنابراین جنبشهای اجتماعی فراتر از جمع‌آوری توده‌های مردم برای اعتراض هستند، آنها نیازمند اشکالی از سازمان و ارتباطات هستند؛ زیرا بدون ارتباط و سازمان امکان تداوم و تثبیت اهداف جنبش میسر نخواهد شد و این به آنها اجازه می‌دهد که ورای زمان و مکان تداوم یابند.

شکلهای این جنبشها در جوامع مدرن که به انواع فرهنگ سیاسی خاص متکی هستند تفاوت دارد، اما وجود چنین سازمانهایی و خطوط ارتباطی بین آنها از خصوصیات مدرنیته و سیاست مدرن است. به عبارت دیگر جنبشهای سیاسی - اجتماعی یکی از ویژگیهای مشخص سیاست مدرن و جامعه مدرن است. تداوم جنبشهای اجتماعی نیازمند سیلان در ایده‌ها و انگیزه‌ها و اهداف به صورتی که در روزنامه‌ها، جزوات و تظاهرات اظهار می‌شود می‌باشد.

۱. adhoc

جنبشهای اجتماعی مدرن نیازمند درجه‌ای از سازماندهی و خطوط ارتباطی در جهت ثبات و تداوم است، ولی ضروری است بدانیم احزاب سیاسی و سایر گروههای اجتماعی از سازماندهی و ارگانه‌های ساختاری بالاتری نسبت به جنبش اجتماعی برخوردارند که خود اینها نیز از ویژگیهای مدرنیته و سیاست مدرن است. گرچه خود این جنبشها از گروه جمعیت^۱ و بسیج توده‌ای سازماندهی شده‌تر هستند، ولی کمتر از احزاب سیاسی سازمان یافته هستند. آنها گسترش می‌یابند و انقباض پیدا می‌کنند که این امر به میزان از دست دادن پیروان و اعضاء و تعداد مشارکت جوینشان بستگی دارد.

جنبشهای اجتماعی از لحاظ سازماندهی و تساهل اعتقادی نسبت به احزاب سیاسی منعطف‌تر می‌باشند؛ زیرا اهداف آنها از احزاب سیاسی کمتر عملی و ابزاری است و بیشتر فعالیتشان بیانی است. البته ارتباط بین احزاب سیاسی و جنبشهای اجتماعی نمی‌تواند به صورت مستقیم مشخص شود. احتمال دارد که جنبشهای سیاسی - اجتماعی احزابی را برای خودشان ایجاد کنند یا به عنوان تاکتیک در درون و یا همراه با سایر احزاب برای رسیدن به هدفشان فعالیت کنند.

باید توجه داشت که اعضای جنبشهای سیاسی - اجتماعی که در جنبش شرکت می‌کنند، نیازی به بهره‌گیری یا پذیرفتن ایده‌های احزاب سیاسی رسمی به عنوان بخشی از جنبش خود ندارند. برای بعضی مشارکت کنندگان در جنبشها و در بعضی از مواقع برای اکثریت آنها دسته‌ای از انگیزه‌ها و اعتقادات مبهم حول مسایل وجود دارد که آنها را تنها از طریق عدم رضایت می‌توان کشف و درک کرد که به‌طور ضروری تعهد به سازمان حزبی را ایجاب نمی‌کند.

برای اینکه جنبش اجتماعی تداوم داشته باشد، نیاز دارد که در حوزه ایده‌ها و آرمانها و آرزوها منعطف باشد، شبیه آنچه که در تظاهرات عمومی، روزنامه‌ها و رسانه‌ها بیان می‌شود و ارائه می‌گردد، ولی در بعد رهبری و سازمان باید شرایطی را فراهم سازد که دارای ثبات و استقرار باشند. رهبری سخنگوی جنبش است و در رأس جنبش قرار می‌گیرد، به‌خصوص در زمانی که جنبش نیازمند این است که مسایل قابل مشاهده باشد. حتی گاهی اوقات لازم است که رهبری برای پیشبرد جنبش و اهداف آن برای شخص خودش نیز مشکلاتی را به‌وجود آورد.

۱. crowd

زمانی که ما عمل جمعی هدفدار کمتر یا بیشتر سازمان یافته را لازمه تغییر اجتماعی تعریف کنیم، جنبشهای اجتماعی به طور مستقیم پدیده‌های مدرن محسوب می‌گردند؛ زیرا «مدرنیته را در بهترین وجه می‌توان عصری توصیف کرد که ویژگی شاخص آن تحولات دائمی است» (زیگموند باومن، ۱۳۷۹: ۳۷).

آنها فرهنگ سیاسی جدید ما را انعکاس داده و بر آن تکیه دارند و اجازه می‌دهند نارضایتی عمومی را به عنوان بخشی از فهرست قابل نمایش عمل سیاسی و بخشی که بر آگاهی ما مبنی بر امکان پذیر بودن تغییرات بنیادی است، آشکار سازند.

تکیه مدرنیته و سیاست مدرن بر آگاهی است که فقدان رضایت سیاسی به نارضایتی تبدیل می‌شود و این امر جنبشهای اجتماعی جدید را از شکلهای سنتی عدم رضایت عمومی و شورش مشخص می‌سازد (Smelser, 1992: 45) این امر برای تمایز بین اشکال جدید و قدیمی جنبشهای اجتماعی که بر آگاهی استوار می‌باشند مشترک است (Melucci, 1996: 85).

این تمایز بر دو دسته از معیارها استوار است، یکی با نظریه انتقال تاریخی از یک جامعه صنعتی کهن به یک جامعه جدید فراصنعتی^۱ که از این دیدگاه جنبشهای کارگری جنبشهای قدیمی محسوب می‌شوند؛ زیرا آن بیانگر منازعه بین جامعه صنعتی و صنعتی شدن است و نیازمند منازعه بین کار و سرمایه می‌باشد، در صورتی که جنبشهای جدید اجتماعی بیانگر نظریه‌های خارج از مسأله کار و ایجادکننده شرایط فکری خارج از این منازعات قدیمی است. موضوعات و توجهات جدید مسایلی بیرون از حوزه اقتصاد است مانند روابط بین نسله‌ها و مسأله جنگ و صلح.

نکته دیگر اینکه موضوعات مورد توجه جنبشهای جدید اجتماعی بیشتر فرهنگی است تا اقتصادی. هدف تغییرات در جنبشهای جدید اجتماعی بیشتر معطوف به تغییر ارزشها و هنجارهای اجتماعی است تا اینکه به روابط تولید و توزیع پردازد.

این تمایز بین جنبشهای اجتماعی قدیم و جدید یک روش متعارف طبقه‌بندی برای مقوله‌های متعدد منازعات سیاسی و جنبشهای اجتماعی فراهم می‌سازد. به عنوان مثال روابط طبقاتی و منافع طبقاتی که منبع اولیه

۱. postindustrial

هویت جمعی و انگیزه‌های برای عمل جمعی در گذشته فراهم می‌ساخت (حداقل در اروپا) به نظر می‌رسد که امروز به یک عامل بی‌اهمیت، حداقل در توضیح جنبشهای اجتماعی تبدیل شده است. به نظر می‌رسد که جنبشهای اجتماعی معاصر که بوسیله سایر عوامل تحریک می‌شوند و به جای تمرکز بر عامل کارگری و روند کار، حوزه توجهات بر آنچه که امروز زیست - جهان نامیده می‌شود تغییر یافته است که «عواملی چون هویت شخصی، زندگی شخصی، همسایگی، جنسیت و روش و کیفیت زندگی را شامل می‌شوند» (Eyerman, 1991: 128). به هر حال به نظر می‌رسد جنبشهای جدید اجتماعی در حوزه سیاست به دنبال تغییرات اساسی در نحوه زندگی اجتماعی به خصوص در حوزه دموکراسی و جامعه مدنی هستند.

مدرنیته و جنبشهای اجتماعی

در بخشهای قبلی در باب فهم مدرنیته و جنبشهای مدرن اجتماعی بحث کردیم. در این بخش سعی می‌کنیم به توضیح اینکه مدرنیته چگونه بر روی جنبشهای جدید اجتماعی تأثیر می‌گذارد بپردازیم. ابتدا یک تمایز اساسی بین جنبشهای جدید و قدیم اجتماعی ترسیم خواهیم کرد. در اینجا بحث در باب تغییر در ساختار اجتماعی و اقتصادی که به وسیله پست‌مدرنها پیشنهاد می‌گردد، اهمیت دارد. جنبشهای جدید اجتماعی در حقیقت بیانی از پست‌مدرن هستند. چند عامل اجتماعی در توسعه جنبشهای مدرن اجتماعی مؤثر است؛ گسترش دولت، توسعه صنعت، شناخت - آگاهی و توسعه رسانه‌های جدید اجتماعی (Smelser, 1992: 46) که این عوامل پویا باعث تأثیر بر روی جنبشهای اجتماعی و بالعکس تأثیر جنبشهای اجتماعی بر روی جامعه و سیاست شده است. جنبشهای قدیمی اجتماعی از عناصر ذاتی مدرنیته محسوب می‌شد که به وسیله مدرنیته تولید شده و نشانه پویایی آن بود. بعد از جنگ جهانی دوم که جوامع غربی وارد مرحله انتقال اقتصادی، صنعتی و اجتماعی شدند، اولاً نیاز به گسترش حوزه دخالت دولت در امور اجتماعی و اقتصادی اهمیت پیدا کرد، اما بعد از گذشت مدت زمانی تعارض بین حوزه خصوصی و عمومی باعث شد که جنبشهای اجتماعی برای کوتاه کردن دست دولت از دخالت در حوزه خصوصی فعال شوند. گسترش دخالت دولت و مسأله پاسخگویی آن، باعث سیاسی شدن حوزه خصوصی گردید که این خود محرکی برای چپ جدید و راست جدید شده است (دیوید هلد، ۱۳۶۹: ۴۰۹).

دوم اینکه بعد از جنگ جهانی، حوزه علم و معرفت گسترش یافت که بیشتر بر تولید سرمایه‌داری و تقویت رابطه سرمایه‌داران استوار بود که به سطح بالایی از کارگران آموزش دیده نیاز داشت. این امر باعث ایجاد رابطه مستقیم بین تحصیل و کار شد. جنبشهای جدید اجتماعی نیز بر این طبقه تحصیل کرده اتکا دارند و نیروی خود را از آن می‌گیرند. فرصتهای جدید تحصیل و کار شرایطی را برای توسعه ارزشهای جدید اجتماعی فراهم ساخت که در ایجاد جنبشهای سیاسی و رابطه آن با تغییر ساخت اجتماعی و اقتصادی مشخص می‌شود.

سوم اینکه جنبشهای قدیمی بیشتر دنبال حل مسأله مشارکت در سیاست هستند، یعنی جنبشهای قدیمی تبدیل به جنبشهای مشارکتی می‌شوند و بیشتر دنبال برابریهای اقتصادی و قدرت هستند. این جنبشها بخشی از توسعه جامعه صنعتی غرب هستند که تبدیل به جزئی از قدرت سازمان یافته و نیز بخشی از ساختارهای تصمیم سازی می‌گردند و در نهایت جذب احزاب سیاسی می‌شوند.

جنبشهای جدید اجتماعی بیشتر از اینکه به دنبال مسایل اقتصادی باشند، دنبال هویت سیاسی جدید هستند و در نتیجه بخشی از مدرنیته را که تمرکز قدرت و بحث تقسیم و توزیع را در نظر دارد رد می‌کنند و اصولاً زیاد با ایدئولوژی قدیمی مدرنیته سازگاری ندارد.

اما عواملی را که باعث پویایی و ایجاد جنبشهای جدید اجتماعی می‌شوند، در سه عامل مهم و تاثیر گذار مورد مطالعه قرار می‌دهیم، این سه عامل عبارتند از:

۱. دخالت دولت در حوزه‌های مختلف اجتماعی ۲. توسعه صنعت شناخت ۳. گسترش رسانه‌های جمعی

دخالت دولت

در صفحات قبلی راههای دخالت دولت در حوزه اقتصاد و اجتماع که موجب تأثیر در توسعه و پیدایی جنبشهای اجتماعی در زمانهای اخیر گردید ذکر شد. دخالت دولت و گسترش آن در طراحی تجارت کار، آموزش، خانواده، زندگی و آموزش کودکان هم به طور انفعالی از طریق اخذ مالیات و سایر اشکال توزیع مجدد در آمد ملی و هم به صورت فعال از طریق بازسازی خدمات سستی تأثیر زیادی بر روی سیاسی کردن حوزه‌های حیات اجتماعی داشته است.

این مسایل باعث تأثیر بر روی جنبشهای جدید اجتماعی و هم بر گروههای چپ جدید و راست جدید شده است و موضوعاتی را برای طرح و پیدایی جنبشهای جدید اجتماعی فراهم ساخته است. گرچه مدرنیته بر

روی بخشهای خاص از جمله پیدایش دولت - ملت و هویت سیاسی جدید به عنوان نقطه مرکزی مدرنیته تأثیر گذاشته است، اما برای پست مدرن‌ها از یک طرف جنبه عمومی مانند انسانیت، طبیعت، زنان، صلح و ... اهمیت دارد و در دیگر سو آنان محلی فکر می کنند. دولت به عنوان عامل فعال و عمل کننده در حوزه سیاست تأثیر زیادی در پیدایی جنبشهای جدید اجتماعی دارد. به عنوان مثال دخالت دولتها امروزه در مسایل زیست محیطی باعث پیدایی جنبشهای جدید اجتماعی در غرب شده است.

جنبشهای جدید اجتماعی در درون جامعه مدرن و از درون مدرنیته برخاسته است که خواهان کاهش نفوذ دولت در حوزه‌های مختلف زندگی سیاسی و اجتماعی است؛ زیرا ساخت قدرت به گونه‌ای است که طی فرایندی نه چندان طولانی، صاحبان قدرت سیاسی رو به تمرکز آورده و نمی‌توانند بر این روند غلبه یابند. بسیاری از نخبگان سیاسی بدون آن که پیش از دستیابی به قدرت تصمیم به تمرکزگرایی داشته باشند، پس از تصاحب قدرت، در گردهای گرفتار می‌آیند که متمرکز شدن قدرت نتیجه طبیعی آن است و این امر نتیجه طبیعی مدرنیته است. در اکثر مقاطع تاریخی، حذف صاحبان قدرت توسط نیروها و نخبگانی انجام گرفته که سخت معتقد و پایبند به مفاهیمی چون مشارکت، تکثرگرایی، توسعه سیاسی، دموکراتیزاسیون و ... بوده‌اند، اما زمانی که قدرت را در اختیار می‌گیرند نمی‌توانند مهم‌ترین قانون حاکم بر قدرت یعنی تمرکزگرایی را تغییر داده و بر آن غلبه کنند.

چنین جریان‌ها و نخبگانی یا در درون قدرت و قانون آن استحاله می‌یابند و یا در صورت تعدیل یا مبارزه با قدرت مستقر و متفعلان آن به سرعت از صحنه قدرت حذف می‌شوند. بنابراین عاملان قدرت، درگیر دوری می‌شوند که در آن نیروهای تمرکزگرا توسط جریان‌ها مشارکت جو و تکثرگرا حذف می‌شود، ولی همین جریان‌ها با حضور در صحنه حاکمیت، مغلوب ساختار تمرکزگرای قدرت شده و پس از آن خود به وسیله نیروهای تکثرگرا از قدرت کنار گذاشته می‌شوند.

شکسته شدن این دور و به عبارتی دگردیسی ساخت تمرکزگرای قدرت و تبدیل آن به تکثرگرایی به عوامل گوناگونی بستگی دارد، مؤلفه‌هایی چون فرهنگ سیاسی مردم، ماهیت و شکل ارتباطات سیاسی، تحولات بین‌المللی و نیروهای اپوزیسیون درون و بیرون نظام سیاسی و توانایی آنان در خلق جنبش اجتماعی، هر یک به نحوی در این تحول مؤثرند. بی‌تردید، اصلی‌ترین عامل این تحول تلاش نیروهای سیاسی بیرون از حکومت است که در قالب جنبشهای اجتماعی جهت سهم بردن از قدرت رقابت می‌کنند و در یک

تقسیم‌بندی کلی، نیروهای درون و بیرون از نظام سیاسی یا نیروهای دور و بر نظام را در بر می‌گیرند. بر این اساس نیروهای درون نظام، شامل حرکت‌های اصلاحی است که گرچه برای دستیابی به قدرت با حکومت متمرکز و به عبارتی ساخت تمرکزگرای قدرت مبارزه می‌کنند، اما چارچوب‌های اساسی نظام سیاسی مستقر را پذیرفته‌اند.

بدیهی است طیف دیگر، جریانی است که هم نظام و هم حکومت را هدف قرار داده است. مبارزه برای کسب قدرت بیشتر که از سوی حکومت و نیروهای بیرون از حکومت (و در عین حال درون نظام) جریان می‌یابد، باعث می‌شود حکومت تحت فشار قرار گرفته و بخشی از قدرتش را به رقبای خود واگذار کند. پیامد این روند، تحدید قدرت تمرکزگرا و در واقع زوال تدریجی ساخت تمرکزگرای قدرت است. گرچه نیروهای بیرون از حکومت اگر خود صاحب حکومت شوند، در ساخت تمرکزگرای قدرت محصور شده و در آن گرفتار می‌شوند، اما آنچه این فرایند را ضربه پذیر می‌سازد، تنوع و تکثر نیروهایی است که بیرون از حکومت به دنبال سهم بردن از قدرت هستند. در واقع تعامل همین نیروهای اجتماعی با حکومت است که به قدرت تکثرگرا می‌انجامد. فقدان نیروهای رقیب حکومت، سبب می‌شود ویژگی اساسی قدرت، خود را بر حکومت و صاحبان آن مستولی سازد و حکومتی تمرکزگرا پدید آید.

رهایی از این وضعیت تنها در صورت وجود نیروهای خارج از حکومت و جنبش‌های پویای اجتماعی متداوم میسر است و قواعد حاکم بر سیاست حکم می‌کند که پذیریم بدون وجود این نیروها نمی‌توان این انتظار را از حکومتها داشت که خود به اضمحلال و اصلاح ساخت تمرکزگرای قدرت اقدام نمایند. این امر به دور از عقلانیت است که تحول ساخت را از نهاد حکومت که خود در آن گرفتار است انتظار بکشیم. تحول ساخت متمرکز قدرت و به تبع آن حکومت، تنها تحت فشار نیروهایی است که در شرایط خاصی به دنبال مشارکت در تصمیم‌گیریهای سیاسی و به بیان دیگر سهم‌شدن در قدرت مستقر هستند. از آنجایی که تمرکز قدرت به تجمیع و انباشت سوق دارد، لذا جنبش‌های اجتماعی در صدد شکستن انحصار و تعدیل و تکثر قدرت هستند. هر چند مدرنیته به ایجاد تمرکز در قدرت انجامیده است، اما باز این مدرنیته است که در فرایند تحولات سیاسی و اجتماعی اقدام به تخریب این امر در قالب جنبش‌های اجتماعی می‌کند.

صنعت شناخت

توسعه آموزش و ارتباط وسیع آن با تولید دانش و منافع عملی دولت و بخش خصوصی اقتصاد در جهت توسعه تولید موجب فراهم شدن زمینه برای ظهور جنبشهای جدید اجتماعی شده است.

توسعه اقتصادی موجب افزایش سطح مشارکت سیاسی شده است، به این معنی که به دلیل رشد صنعتی و بهبود وضعیت معیشتی، توانایی برای مشارکت گسترش پیدا کرده و بالا رفتن سطح تحصیلات در طول نیم قرن گذشته و دسترسی به منابع اطلاعات سیاسی و اجتماعی و افزایش نقش زنان در سیاست و اولویت ارزشهای فرامادی و انسانی بر ارزشهای مادی این امر را شدیدتر ساخته است (اینگلهارت، ۱۳۷۴: ۲۳۴).

بخش عمده‌ای از فعالان در جنبشهای جدید اجتماعی محصول شرایط جدید آموزش هستند؛ زیرا اکثر افراد تحصیلکرده در سطح بالا درگیر جنبش می‌شوند. جنبشهای دانشجویی دهه ۶۰ در اروپا مثال بارز آن است. حتی جنبشهای محیط زیست نیز به مسایلی مانند علم، آموزش و دخالت دولتها در امر تخریب محیط زیست اهمیت می‌دهند.

ارتباط بین علم و آموزش و شناخت و مشارکت و منافع دولت باعث تمرکز جنبشهای اجتماعی بر روی مسایلی خاص و توسعه نفوذ روز افزون آنها شده و پیدایش جامعه فرا صنعتی یا جامعه اطلاعاتی نیز موجبات افزایش توانایی مشارکت کنندگان سیاسی در جنبشهای اجتماعی را فراهم ساخته است.

همچنین به علت تحصیلات بالای اعضای جنبشهای جدید اجتماعی، خود جنبشها آگاهی را در سطح عمومی و شناخت و معرفت را در بخش آموزشی گسترش داده‌اند و در نتیجه اعضای جدید جنبشهای اجتماعی همگی دارای تحصیلات و آگاهیهای سیاسی و اجتماعی بالایی هستند. بحث تکنولوژی جایگزین^۱ که امروزه در سطح جوامع غربی برای حفظ محیط زیست مطرح می‌شود، نقش علم و آگاهی را در توسعه جنبش جدید اجتماعی نشان می‌دهد. اندیشمندان و متخصصان در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و طبیعی از فعالان جدی در جنبشهای اجتماعی جدید محسوب می‌شوند. این مسایل خود ناشی از توجه مدرنیته به توسعه صنعت شناخت است؛ زیرا مدرنیته به پیشرفت و توسعه علم تأکید زیادی دارد و جهت‌گیری عقلانی - علمی مدرنیته خود باعث توسعه آگاهی جمعی شده است.

۱. alternative Technology

رسانه‌های گروهی

همانند دولت و دخالت آن و صنعت شناخت و توسعه آگاهی، رسانه‌های گروهی در جهت ایجاد جنبشهای جدید اجتماعی نقش زیادی ایفا کرده‌اند. نیروهای سیاسی، مشی خود را در قالبهای گوناگونی به جز حزب به منصفه ظهور می‌رسانند که مطبوعات و سایر رسانه‌های گروهی از مهم‌ترین آنها هستند. این نشریات و وسایل نقش ویژه‌ای در اضمحلال ساخت تمرکزگرای قدرت دارند.

پوشش رسانه گروهی و همه‌گیری آن که به تکنولوژی ارتباطی مربوط است، باعث شده است که جنبشهای جدید اجتماعی نیروی سیاسی و اجتماعی مهمی در جهت تغییرات اجتماعی به شمار آیند. نیروهای اجتماعی مشی خود را در قالبهای گوناگونی به منصفه ظهور می‌رسانند که مطبوعات مهم‌ترین آنها هستند. این نشریات نقش ویژه‌ای در اضمحلال ساخت تمرکزگرای قدرت و نابودی یا تضعیف آن دارند. رسانه‌ها تکیه‌گاه اصلی جنبشهای اجتماعی هستند.

از دیگر سو استراتژی‌های داخلی رهبری و سازمان نیز تحت تأثیر این رسانه‌ها هستند. در بعضی مواقع حتی خود این رسانه همانند انسانها و نیروی اجتماعی تبدیل به جنبش می‌شوند (Gitlin, 1980: 153). جنبشهای اجتماعی به وسیله رسانه‌های گروهی به جهاتی تحت تأثیر بوده و شکل می‌گیرند. فعالان در جنبش از نقش رسانه در شکل بخشی آنها به افکار عمومی آگاهند. آنها همچنین از اهمیت خودشان در ساختن و شکل دادن به وقایع و نیز جذب توجهات عمومی آگاه هستند.

رسانه‌های گروهی مشروعیت ایجاد می‌کنند و در جهت جذب افکار عمومی برای پیروی از سیاستهای دولت و افزایش توانایی نفوذ آن نقش مهمی دارند. بنابراین جنبشهای جدید اجتماعی بایستی نحوه کارکرد و کاربرد رسانه‌ها را بیاموزند و از دیگر سو رسانه‌ها حق استفاده و عدم استفاده از جنبش را دارند. خصوصیت اصلی سیاست مدرن پایداری آن است؛ زیرا جنبه عمومی دارند و رسانه‌های گروهی به‌عنوان تولیدکنندگان بخشی از این سیاست و مفسرین آن مهم هستند. رسانه‌های گروهی هم به جهت شکل و هم به جهت ارزشهایی که آنها ایجاد می‌کنند جذاب هستند.

رسانه‌ها به جهت اینکه می‌توانند رهبری و عوامل مهم جنبش را برجسته سازند نقش مهمی در شکل‌گیری جنبشهای جدید اجتماعی داشته‌اند. به‌عنوان مثال لاو و ماریسون نشان داده‌اند که چگونه رسانه‌ها و توجه

رسانه‌ای باعث تأثیر مهم در تاکتیکها و اهداف سازمانهای محیط زیست در انگلستان شده‌اند (Lowe & Morison, 1985: 75-90).

هیچ جنبش اجتماعی خارج از چهارچوب دولت مدرن و نیز بیرون از توجهات رسانه‌ای شکل نمی‌گیرد. به همین جهت جنبشهای اجتماعی به وسیله عواملی که توسط مدرنیته شکل گرفته است ایجاد می‌شوند. بنابراین مدرنیته در پیدایی و ظهور جنبشهای جدید اجتماعی و چگونگی آن نقش مهمی را بازی می‌کند و از طرفی این جنبشها خود بر روی عناصر مدرنیته تأثیر می‌گذارند و نقش مهمی در شناخت مدرنیته دارند.

جنبشهای جدید اجتماعی بر روی دو مسأله عمده تمرکز دارند، یکی مسأله آگاهی و روشن بینی و دیگری مسأله رهایی که در تغییرات اجتماعی مدنظر هستند. به دیگر سخن این جنبشها بر روی زندگی افراد تأثیر می‌گذارند (Breton, 1984: 31). برتون معتقد است که جنبشهای اجتماعی هم از جهت عینی و ابزاری و هم از جهت ذهنی امروزه دارای قدرت شده‌اند. از جهت واقعیت عینی تغییر به شرایط ساختاری که بر روی جهت گیری قدرت در جامعه و منابع آن می‌پردازد، تأثیر می‌گذارند و از جهت ذهنی آگاهی، روشن بینی و ادراک شخصی اهمیت پیدا می‌کنند.

حاملان جنبشهای جدید اجتماعی طبقات تحصیل کرده و دارای آگاهی و اطلاعات می‌باشند و این مسأله باعث می‌شود که جنبشهای جدید اجتماعی بیشتر متکی به تکنولوژی جدید ارتباطی شوند که انقلاب الکترونیکی امکان ایجاد آنها را مهیا ساخته است؛ زیرا این وسایل امکان گفتگو و ایجاد روابط جدیدی را بین افراد فراهم ساخته است.

فیشر و کینگ معتقدند که «امروزه مفهوم اجتماعی در جهان نو، دیگر جغرافیایی نیست بلکه از زمان و مکان فراتر می‌رود و شامل تمام گروههایی که منافع مشترکی را تعقیب می‌کنند می‌گردد» (Fisher & King, 1994: 18). به عبارتی اجتماع به یک زمان و مکان خاص محدود نبوده و این دو عنصر نزدیک و کوتاه شده‌اند. تکنولوژی ارتباطی باعث می‌شود که اجتماعات ارتباطی شکل گیرد که ارتباط بین مردم را تسهیل می‌سازد. انحصار دانش رسمی به وسیله نخبگان با استفاده از این تکنولوژی شکسته می‌شود و مردمان عادی از طریق اینترنت و خطوط اینترنتی که در سراسر جامعه پراکنده شده است به اطلاعات کافی و سودمند و آگاهی بخش دست پیدا می‌کنند. جنبشهای جدید اجتماعی امروزه بر تکنولوژی ارتباطی و اینترنت و کامپیوتر تکیه دارند.

ویدئو، کامپیوتر، سی دی ها و دیسکتهای تصویری و صوتی و سایر وسایل ارتباط امروزه اهمیت به سزایی در ایجاد جامعه ارتباطی پیدا کرده اند که خلق جنبشهای جدید اجتماعی را تسهیل می کنند.

کاربرد مفهوم جامعه ارتباطی به جای جامعه جغرافیایی اجازه می دهد که در تغییرات اجتماعی تمرکز به سوی ارتباطات پیچیده که زندگی سیاسی و اجتماعی را شکل می دهند صورت گیرد. در هر صورت به نظر می رسد مشارکت در جنبشهای اجتماعی جدید بازتاب کنش متقابل تعدادی از عوامل است؛ در یک سطح بیانگر حضور مسایل عینی مانند کم بها دادن به محیط، مسأله زنان، سردی و بی روحی جوامع صنعتی که این عوامل دخالت مردم برای حل مشکل را ضروری می سازد و از دیگر سو چون فعالیت سیاسی مستقل برای افراد مشکل به نظر میرسد، از اینرو حضور شبکه های اجتماعی یا سازمانهای سیاسی که بتوانند اعمال افراد را هماهنگ سازند زمینه ظهور می یابند و امروزه این اعمال در جوامع مدرن از طریق جنبش اجتماعی صورت می گیرد.

فهرست منابع و مآخذ

- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۴): *تحول فرهنگی در جوامع پیشرفته صنعتی*، ترجمه مریم وتر، تهران، نشر کویر.
- باتامور، تام (۱۳۶۷): *منتقدان جامعه*، ترجمه محمد جواهر کلام، تهران، نشر سفیر.
- باومن، زیگموند (۱۳۷۹): *مدرنیت، ترجمه نوذری*، (مجموعه مقالات مدرنیت و مدرنیسم)، تهران، انتشارات جهان.
- برمن، مارشال (۱۳۷۹): *تجربه مدرنیت، ترجمه مراد فرهاد پور*، تهران، طرح نو.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴): *انقلاب و بسیج سیاسی*، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ریتر، جرج (۱۳۷۹): *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- روشه، گی (۱۳۶۸): *تغییر اجتماعی*، ترجمه وثوقی، تهران، نشر نی.
- فروند، ژولین (۱۳۶۸): *جامعه شناسی ماکس وبر*، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران، نشر رایزن.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰): *عصر اطلاعات: اقتصاد؛ جامعه و فرهنگ* (۳ جلد)، ترجمه چاووشیان و دیگران، تهران، طرح نو.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۴): *جامعه شناسی*، ترجمه صبوری کاشانی، تهران، نشر نی.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴): *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران، انتشارات مولی.
- هلد، دیوید (۱۳۶۹): *مدلهای دموکراسی*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.

Blumer, Herbert (۱۹۶۹): *The study of social movements*, london, routledge.

- Berton, m (۱۹۸۴): “relating competence”, *journal of progressive human services*, ۴: ۲۷-۴۵.
- Carroton, antonio (۱۹۹۴): *social movements in the third world*, London, macmillan.
- Eyerman, R. (۱۹۹۱): *social movements: a cognitive approach*, Axford, politypress.
- fisher, r & king, j. (۱۹۹۴): “community organization and new social movement”, *journal of progressive human services*, ۵: ۵-۲۳.
- Heywood, andrew (۱۹۹۸): *politics*, london, macmillan.
- _____, (۲۰۰۰): *Key concept of politics*, newyork, palgrave.
- Gill, Craeme (۲۰۰۰): *The dynamics of democratization*, london, macmillan press.
- giltlin, todd (۱۹۸۰): *the whole world watching*, Berkeley: university of california press.
- Laclau and c. mauffe (۱۹۸۵): *hegemony & social strategy: to wards democratic politics*. London, verso.
- lowe, p & morison (۱۹۸۴): “bad news or good news: environmental politics and the media” *the sociological review*, ۳۲: ۷۵-۹۰.
- manorjan ,mohanty (۱۹۹۸): *peoples right :social movement and state in the third world*, California, segapublications.
- melucci, a (۱۹۸۰): *the new social movements: a theoretical approach*, part ۲, social science information, ۱۹: ۱۹۹-۲۲۶.
- Noble, trevor (۲۰۰۰): *Social theory and social change*, london, macmillan press.
- Offe, c. (۱۹۸۵): “new social movements: changing in the boundaries of institutional politics”, *social research*, ۵۲: ۸۱۷-۶۸, ۱۹۸۵.
- smelser, nill (۱۹۹۲): *social change and modernity*, berekely, university of california press.
- Tourain, a. (۱۹۸۱): *the voice and the eye: an analysis of social movements*, cambridge, cambridge university press.

مشخصات مؤلفین:

مسعود غفاری دارای دکترای جامعه‌شناسی سیاسی از دانشگاه برادفورد انگلستان و دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس است. علایق پژوهشی او در زمینه جامعه‌شناسی سیاسی است.

آدرس: گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس.

E-mail: ghaffari@modares.ac.ir

سیدحسین اطهری دارای دکترای علوم سیاسی ازدانشگاه تربیت مدرس و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد است. علایق پژوهشی وی در زمینه تحولات سیاسی، جنبش‌های اجتماعی و اندیشه‌های سیاسی-اجتماعی است.

آدرس: دانشکده علوم اداری و اقتصاد، گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد.

E-mail: athari@ferdowsi.um.ac.ir